



زیباترین  
داستان‌های

هزاره

شاهزاده‌ی سنگی  
و چند داستان دیگر  
گزیده و روایت  
سیامک گلشیری

کتاب اول



## مقدمه

شاه‌یونان که مدت‌هاست از بیماری بَرص رنج می‌برد، تمامی طبیبان را از سرزمین‌های دور و نزدیک فرا می‌خواند تا او را درمان کنند، اما هیچ‌یک از آنها موفق به این کار نمی‌شوند. تا اینکه روزی طبیبی به نام رویان پا به شهر می‌گذارد و وقتی از بیماری پادشاه باخبر می‌شود، ادعا می‌کند می‌تواند او را درمان کند. سرانجام طبیب رویان موفق می‌شود بیماری پادشاه را درمان کند، اما مدتی بعد پادشاه، که می‌ترسد روزی این حکیم بادانش مملکت را از چنگش بیرون بیاورد، دستور قتل او را می‌دهد. حکیم که سخت از کاری که انجام داده، پشیمان است، به‌ترفندی پادشاه را از پا درمی‌آورد و از مرگ نجات می‌یابد.

بدون تردید شهریار با شنیدن این قصه از زبان شهرزاد، با شاه‌یونان هم‌ذات‌پنداری می‌کند. خود را به‌وضوح در آینده‌ی این داستان تماشا می‌کند و به تمامی زوایای آن می‌اندیشد. با خود فکر می‌کند چطور شاه‌یونان مرتکب این حماقت می‌شود و این‌طور به کسی که او را از بیماری نجات داده، ظلم می‌کند.

این داستان و ده‌ها داستان دیگر که در هم تنیده شده‌اند، طی مدت سه سال شهریار را سخت به خود مشغول می‌کنند و درنهایت از او انسان دیگری می‌سازند؛ انسانی که دیگر هرگز لحظاتی را که به گوش دادن به این داستان‌ها سپری کرده،

فراموش نخواهد کرد. بسیاری از صحنه‌ها را از یاد نخواهد برد و قطعاً در سراسر زندگی‌اش به آنها فکر خواهد کرد. او بدون شک آموخته که برای بقای حکومتش احتیاج به کشتن انسان‌ها نیست. لازم نیست زنان مملکتش را بکشد تا آتش کینه‌ای را که در دل دارد، فرو بنشانند. برای او حالا جان تک‌تک انسان‌های سرزمینش اهمیت دارد و می‌داند که هرگز نمی‌تواند با ظلم به مردم به حکومتش ادامه بدهد. شهریار همه‌ی اینها را مرهون زنی است که او را به جهان داستان کشانده، مرهون تفکری است که از ادبیات به دست آمده. شهریار بی‌آنکه بخواهد، در این داستان‌ها شاهد زندگی‌هایی است که بی‌پرده برای او روایت می‌شوند. هیچ‌کدام از داستان‌ها حذف نمی‌شوند و شهرزاد بی‌کم و کاست و بدون کوچک‌ترین حذفی آنها را روایت می‌کند. درست همان‌طور که از ادبیات ناب انتظار داریم.

ادبیات به معنای واقعی آن با تک‌تک انسان‌ها سروکار دارد. انسانی را از میان میلیون‌ها انسان بیرون می‌کشد و تلاش می‌کند تا زندگی‌اش را با تمام زوایا و پیچیدگی‌های آن برای ما روایت کند. ما با رنج‌های این آدم، رنج می‌بریم و از ناخوشی‌هایش، غمگین می‌شویم و همواره سعی می‌کنیم خودمان را در جایگاه او قرار دهیم و به این ترتیب با او زندگی می‌کنیم. بر این اساس آدمی که ده‌ها رمان خوانده، ده‌ها بار زندگی کرده و با رنج‌ها و دردهای بسیاری از انسان‌ها آشناست، در زمان‌های مختلف به سرزمین‌های بسیاری پا گذاشته و درست مثل جهانگردی که سراسر عمرش را در کشورهای مختلف گذرانده، تجارب فراوان دارد.

مطمئناً اگر بخت با شهریار یار نبود و دختر وزیرش آدم بادانش و کتاب‌خوانده‌ای نبود، هرگز به چنین تحولی دست نمی‌یافت. او همچون پادشاهان مستبد، تنها دخترانی را که در سرزمینش مانده بودند، به قتل می‌رساند و بعد دیگر چیزی از سرزمینش و آدم‌های آن باقی نمی‌ماند. من همواره به این اندیشیده‌ام که آیا سیاستمداران مستبد تاریخ چنین شانسی را داشته‌اند که بر حسب اتفاق با شهرزادی مواجه شوند و زندگی‌شان دگرگون شود یا همان‌طور که گارسیا مارکز گفته، اطراف‌شان را علائق و آدم‌هایی می‌گیرند که هدف‌شان جدا کردن آنها از واقعیت است. کافی است نگاهی سرسری به تاریخ بیندازیم تا دریابیم پادشاهان مستبد هرگز شهرزادی در کنارشان نبوده که آنها را با قصه‌ی دنباله‌داری، از کارهای پلیدشان بازدارد. آنها

پروسته در پی شاعران و نویسندگانی بوده‌اند که در مدح‌شان شعر بگویند و اگر جز این می‌بود، مورد غضب واقع می‌شدند و چه بسا حتی جان‌شان را بر سر آن می‌گذاشتند. درواقع سیاستمدار مستبد کم‌کم به انزوا کشیده می‌شود و راه را بر همه‌چیز می‌بندد، تا جایی که تنها زمانی می‌تواند به انسانیت برگردد که تمامی دختران سرزمینش را کشته باشد و سپس شهرزادی از راه برسد تا برای او قصه تعریف کند، قصه‌هایی که شنیدن‌شان مدت‌ها به طول انجامد و تک‌تک آنها، پلیدی‌هایی را که سال‌های سال سراسر وجودش را فرا گرفته، پاک کند.

سیامک گلشیری